

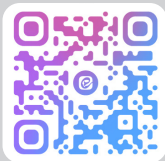


نبرد سرنوشت؛

نجات مستأصل

مجموعه پیام های تبیینی پیرامون
جنگ دوم اسرائیل و آمریکا با ایران





 payamenehzat.ir

 @ [paiaamenehzat](https://t.me/paiaamenehzat)

فهرست

پیام اول	۴	ورود ایران به فضای مذاکرات، نجات ترامپ از استیصال خودساخته در جنگ با ایران بود.
پیام دوم	۵	چرخش مواضع رئیس جمهور آمریکا نشان داد که امتیازگیری فقط از طریق قدرت امکان پذیر است.
پیام سوم	۶	اعترافات اخیر ترامپ نشان دهنده عقب نشینی آمریکا از اهداف جنگ با ایران بود.
پیام چهارم	۷	اعتراف ترامپ به مخالفت سران کشورها با جنگ، سند شکست پروژه اجماع جهانی علیه ایران بود.
پیام پنجم	۸	ما در برآوردهای خود نسبت به توانمندی های آمریکا دچار خطای محاسباتی شدیم!
پیام ششم	۹	ترس از حمله به زیرساخت های نفتی کشور، نشان از کارآمدی ابزارهای نامتقارن ما در جنگ دارد.
پیام هفتم	۱۰	اعترافات سران کاخ سفید نباید موجب خوشبینی مفرط و غفلت نسبت به آینده جنگ شود.
پیام هشتم	۱۱	بیان محدودیت های اقتصادی و نظامی توسط رییس جمهور آمریکا شاهی بر افول هژمونی آنهاست.
پیام نهم	۱۲	در جامعه آمریکا هیچ همراهی با اهداف واقعی جنگ وجود نداشته است.
پیام دهم	۱۳	ترامپ به تسلیم در برابر اهرم تنگه هرمز و شکست ناپذیری نیروی دریایی ایران اعتراف کرد.
پیام یازدهم	۱۴	ناتوانی در نابود کردن قدرت موشکی و هسته ای ایران، ترامپ را مجبور به توجیه بقای آنها کرد.
پیام دوازدهم	۱۵	سخنان ترامپ نشان داد که ایران نیز توان تحریم بازار انرژی و غذایی آمریکا را دارد.
پیام سیزدهم	۱۶	اعتراف ترامپ به تاب آوری بالای ایران برای ادامه جنگ نشان دهنده قدرت نظامی کشور است.
پیام چهاردهم	۱۷	راهبرد وحدت ساحات به بخشی از ذهنیت سران آمریکا مبدل شده است.

ورود ایران به فضای مذاکرات، نجات ترامپ از استیصال خودشاخته در جنگ با ایران بود.



رهبر انقلاب در پیام اخیر خود به مناسبت امضای تفاهم‌نامه میان رؤسای جمهور ایران و ایالات متحده، به صراحت تأکید کردند که آمریکا از روی استیصال و با اصرار و پیگیری بسیار بیشتری به دنبال شکل‌گیری این توافق بود. در تحلیل ورود اخیر ایران به مذاکرات به نظر می‌رسد یک خطای شناختی و تحلیلی رایج در افکار بخشی از مسئولان و

نخبگان سیاسی وجود دارد. برخی ناظران، استیصال واشنگتن را فوراً معادل ورود فاتحانه، از موضع قدرت مطلق و بلامنازع ایران به عرصه دیپلماسی قلمداد می‌کنند. اما نگاه واقع بینانه و مبتنی بر الگوهای عملکردی آمریکا در طول تاریخ، تصویر پیچیده‌تر و متفاوتی را ارائه می‌دهد. واقعیت این است که ماشین جنگی ایالات متحده در مواجهه با استراتژی دقیق «جنگ نامتقارن» ایران، عملاً در یک باتلاق فرسایشی و خودشاخته زمین‌گیر شده بود و رئیس جمهور آمریکا نیز صراحتاً به آن اعتراف کرد. در این انسداد کامل نظامی، ترامپ که از دستیابی به اهداف تعیین‌شده خود از طریق سخت‌افزار جنگی بازمانده بود، تاکتیک خود را تغییر داده و با ورود به فضای دیپلماسی و به کار گیری گسترده سلاح عملیات روانی، بازی خطرناک و پیچیده‌ای را با ایران آغاز کرده است.

محور اصلی استراتژی بر تشدید فزاینده تهدیدات، القای هراس سیستماتیک و از همه مهم‌تر، ایجاد خطای محاسباتی در سیستم ادراکی مسئولان تصمیم‌گیر داخلی استوار بود. این جنگ روانی و تصویرسازی او از یک ویرانی قریب‌الوقوع، به عنوان کاتالیزور عمل کرد و در نهایت توانست بخش‌هایی از ساختار تصمیم‌گیری را به حضور پای میز مذاکره مجاب سازد. در نتیجه، دستاوردی که ایالات متحده در میدان نبرد نظامی و از طریق اعمال قدرت سخت‌قادر به تحقق آن نبود، از روزه میز مذاکره و با تکیه بر خطای محاسباتی طرف مقابل به دست آمد. بر این اساس، ارزیابی دقیق مذاکرات جاری، تفاهم‌نامه امضاشده و توافق نهایی نشان می‌دهد که این روند سیاسی، شروع یک عملیات نجات تمام‌عیار برای رئیس‌جمهور مستأصلی بود که در بن‌بست جنگ و امانده بود و توانست با حربه دیپلماسی تهدیدمحور، شکست نظامی و انزوای جهانی خود را به یک تثبیت سیاسی تبدیل کند.

چرخش مواضع رئیس جمهور آمریکا نشان داد که امتیازگیری فقط از طریق قدرت امکان پذیر است.



ترامپ با غرور شیطانی خود جنگ تحمیلی سوم علیه ایران را آغاز کرد و با عجله شروع به اتخاذ مواضعی ابلهانه کرد و در آنها مدعی بود که ایران باید به کلی تسلیم شود تا این جنگ پایان یابد و قرار است تمدن این کشور را نابود کند. او به وضوح هدف اصلی اش در این جنگ را نابودی حکومت جمهوری اسلامی عنوان کرد و گفت هدفش تغییر رژیم است. اما با گذشت زمان و روشن شدن موازنه قدرت نظامی میان ایران و آمریکا، مواضع ترامپ دچار تغییر شد و چرخش‌های روشنی در آنها پدید آمد. ترامپ در اثناء جنگ و در دوران سکوت نبرد نظامی برخلاف مواضع قبل می‌گفت ما اساساً به دنبال تغییر رژیم در ایران نبودیم و آنچه ما دنبال می‌کردیم محقق شده و آن تعدیل جمهوری

اسلامی است که افراد غیررادی‌کال به قدرت برسند و این اتفاق اکنون افتاده است. درخصوص مسئله تسلیم ایرانیان هم دیدیم که چگونه ترامپ با پذیرش علنی چارچوب و شرایط ایران برای آغاز مذاکرات، موضع خود درباره تسلیم ایران را نادیده گرفت. همچنین درخصوص مسئله هرمز نیز مواضع ترامپ به شدت تغییر کرد، او که بارها مدعی شده بود نیروی دریایی جمهوری اسلامی را نابود کرده است و با اقدام نظامی تحت عنوان پروژه آزادی و دیگر عنوان‌ها، تنگه هرمز را بازگشایی خواهد کرد در برابر قدرت نظامی ایران شکست خورد و در مواضع مرتبط با توافقنامه یکی از دستاوردهای خود را اجازه ۶۰ روزه‌ای دانست که نیروی دریایی سپاه برای عبور و مرور کشتی‌ها از تنگه صادر کرده است و با ذوق زدگی بر عدم نیاز به پرداخت عوارض در این مدت تأکید کرد. بعلاوه ترامپ درخصوص مواضعی که در رابطه با متحد خود نتانیاهو و رژیم صهیونیستی داشت نیز دچار چرخش شد. آمریکا در این جنگ ضربات سنگینی دریافت کرد، به همین جهت از تداوم درگیری‌ها وحشت دارد و به همین جهت است که ترامپ به صورت علنی ولو در ظاهر با لحنی تند علیه نتانیاهو صحبت می‌کند و حملات آنها را محکوم می‌کند، چراکه از مداخله نظامی جمهوری اسلامی واهمه دارد. همه این تغییر مواضع برآمده از آسیب‌ها و خسارت‌هایی است که از درگیری با ایران متحمل شده‌اند.

اعترافات اخیر ترامپ نشان دهنده عقب نشینی آمریکا از اهداف جنگ با ایران بود.

بر اساس اعلام رسمی کاخ سفید، اهداف جنگ با ایران شامل ۴ هدف اصلی (نابودی توان موشکی و دفاعی، انهدام نیروی دریایی، جلوگیری ابدی از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای، تضعیف و حذف توانایی ایران در حمایت از گروه‌های نیابتی) به اضافه هدف پنجم (حفاظت از متحدان آمریکا و بازگشایی تنگه هرمز) بوده است. تحلیل مصاحبه اخیر ترامپ عملکرد او را در سه دسته نشان می‌دهد:

۱. ادعای موفقیت نسبی: درباره نیروی دریایی مدعی نابودی کامل است، اما بازگشایی تنگه هرمز را به توافق سیاسی مرتبط می‌داند. درباره موشک‌ها به دروغ ادعا می‌کند که تا ۸۵ درصد نابود شده و برای باقی‌مانده توجیه می‌آورد: «کمی ناعادلانه است اگر دیگران موشک داشته باشند اما آن‌ها نداشته باشند!» یعنی نابودی کامل محقق نشد.

۲. تغییر ماهیت هدف از نظامی به سیاسی: در هسته‌ای، هدف جلوگیری دائمی بود، اما ترامپ آن را به تفاهم‌نامه‌ای تقلیل داد که اورانیوم خارج نشده و فقط نظارت می‌شود. در تنگه هرمز اعتراف کرد اگر بمباران ادامه می‌یافت، کشتی‌ها حرکت نمی‌کردند؛ یعنی جنگ نتیجه ضد می‌داد و توافق سیاسی آن هدف را ممکن ساخت.

۳. طفره و واگذاری مسئولیت: در گروه‌های نیابتی، هدف نابودی و تضعیف حمایت ایران از آنها بود، اما ترامپ این موضوع را قطعه کوچک پازل خواند و مسئولیت حزب‌الله را به اسرائیل واگذار کرد و حتی از شدت عمل رژیم انتقاد کرد! حفاظت از متحدان را به نجات اسرائیل محدود کرد و از حملات به عربستان و امارات چشم‌پوشی کرد.

در واقع ترامپ هیچ‌کدام از اهداف را کامل محقق نکرده و حتی در مصاحبه‌های نمایشی خود قادر به کتمان آن نیست؛ موشک‌های ایران آماده شلیک‌اند، نیروی دریایی ایران مقتدرانه در خلیج فارس حضور دارد، متحدان ایالات متحده در معرض تهدیدند.



اعتراف ترامپ به مخالفت سران کشورها با ادامه جنگ، سند شکست پروژه اجماع جهانی علیه ایران

بود.



امانوئل مکران:
فرانسه در عملیات بازگشایی
تنگه هرمز مشارکت نمی‌کند

اظهارات اخیر دونالد ترامپ در اجلاس جی هفت، نشان از ناکامی او در پروژه اجماع سازی علیه ایران بود. اعترافات او مبنی بر اینکه «هیچ کس مایل به دخالت در طول جنگ نبود» و اعمال فشار سنگین بر متحدان سنتی خود مانند ژاپن و بریتانیا برای ارسال نیرو با دست رد آن‌ها مواجه شد، نشان دهنده انزوای بی سابقه آمریکا در اجماع سازی است. این ناکامی حتی پس از شروع درگیری نیز ادامه یافت؛ تا جایی که ترامپ اعتراف کرد حتی یک کشور از ادامه بمباران‌ها حمایت نکرد و سران جهان با بی صبری خواستار پایان یافتن فوری جنگ بودند.

ریشه این عدم همراهی را می‌توان در سه مؤلفه کلیدی جستجو کرد: نخست، قدرت بازدارندگی ایران در پاسخ

به تهاجم سخت دشمن بود که کشورهای دیگر را از همکاری با آمریکا بازداشت و برخی از دولتمردان این کشورها به آن اعتراف کردند. دومین عامل، ماهیت غیرقانونی و غیر عقلانی جنگ که با نقض آشکار حقوق بین الملل و با هدف دستیابی به منابع نفتی ایران و محقق کردن اهداف اسرائیل در منطقه بود که انگیزه کشورهای دیگر را نتوانست همراه کند و سوم، ترس مطلق جهانی از نابودی اقتصاد انرژی بود، چرا که مسدود شدن شریان حیاتی تنگه هرمز و تهدید کشتی‌های میلیارد دلاری، به اعتراف ترامپ، هراس جدی از بروز یک رکود اقتصادی بین المللی مشابه سال ۱۹۲۹ ایجاد کرد.

این ناکامی، وجهه و اعتبار جهانی آمریکا را به شدت خدشه دار ساخت. مقایسه این سناریو با جنگ‌های پیشین ایالات متحده، عمق این سقوط را آشکار می‌کند. زیر آمریکا توانسته بود با تکیه بر پروپاگاندا، ائتلاف‌هایی بزرگ از ده‌ها کشور تشکیل دهد. اما معرکه اخیر و امتناع متحدان از ورود به این ائتلاف نظامی، به وضوح نشان داد که دوران چک سفید امضای جامعه جهانی به آمریکا به پایان رسیده و هژمونی ادعایی آمریکا او رو به افول است.

بیان تنگناهای آمریکا نشان داد ما در برآوردهای خود نسبت به توانمندی های آمریکا دچار خطای محاسباتی شدیم!

متکبری مانند ترامپ که می خواهد خود را ناظم جهان بلکه خدای نظام جهانی بداند و تمام کنش های کلامی و غیرکلامی اش از روی تبختر و استکبار و خودشیفتگی است، دلیلی ندارد که به بیان تنگناهای آمریکا در نبرد با ایران و مشکلاتی که او را وادار به ورود در تفاهم کرده، بپردازد. او با اینکه طبق معمول سایر اقداماتش این تفاهم را بهترین خواند اما در لابه لای سخنانش به واقعیاتی از ضعف های آمریکا مانند ته کشیدن ذخایر راهبردی نفت تا ۴ هفته دیگر، عدم امکان بازشدن تنگه حتی با فشار بیشتر نظامی و ایجاد رکود و کمبود انرژی جهانی اشاره نمود. او هم از حیث نظامی و هم از حیث اثرپذیری راهبردی به نقاط ضعف واقعی آمریکا در تداوم جنگ و یا حتی وضعیت سکوت آتش و همزمان بسته بودن تنگه هرمز به خوبی اشاره کرد. این ها البته چیزی



نبود که از چشم تحلیل گران، اعداد و نمودارها مخفی باشد.

این اعترافات از سوی شخصی با آن ویژگی ها نشان می دهد خطری که ایران برای آمریکا با نبرد قهرمانانه و ابزارهای راهبردی اش رقم زده بود بیش از چیزی بود که برخی مسؤولان و حتی نخبگان داخلی آن را برآورد می کردند. درواقع مجموعه ای دیگر از ارزیابی ها مانند احتمال آسیب به زیرساخت ها، دشواری فروش نفت به خاطر محاصره ای که در دوران آتش بس دامن ما را گرفته بود و حتی ارزیابی از تاب آوری عمومی مردمان به خاطر فشارهای بعدی، نیز ناتوانی از ایجاد مسیرهای عبور و مرور و مبادله فعال کالایی و ارزی توسط دولت، باعث شد که مجموعه ضعف های آمریکا چندان در چشم مسؤولان ما برجسته نشود و این یک خطای محاسباتی واضح بود. دشمنی که به زمین افتاده ممکن است حاضر باشد از امتیاز دادن سخن بگوید اما اگر نفس هایش به شماره بیفتد امتیازهای واقعی و عینی خواهد داد. اما متأسفانه امکان رساندن دشمن به چنین وضعیتی علی رغم واقعی بودن این امکان، توسط ما نادیده گرفته شد زیرا مشکلات احتمالی خودمان و ناتوانی های مجریان را دیدیم و ضعف دشمن را کوچک شمردیم و دچار خطای محاسباتی شدیم.

اعتراف ترامپ در خصوص ترس از حمله به زیرساخت های نفتی کشور، نشان از کارآمدی ابزارهای نامتقارن مادر جنگ دارد.



اخیراً ترامپ برای اقناع افکار عمومی و توجیه عملکرد خود در تجاوز نظامی علیه ایران، مجبور شده است حقایقی که آشکارکننده نقطه ضعف های آمریکا و متحدانش در این جنگ هست را به صراحت علنی سازد. از مهم ترین اعترافات ترامپ برای همراه کردن افکار عمومی با خودش، مسئله تهدید نفتی است. او در بحبوحه جنگ تهدید می کرد که ممکن است زیرساخت های نفتی کشور را هدف قرار دهد و با این کار اقتصاد کشور را به بحران بکشاند، اما اخیراً به صراحت اعلام کرده است که چنین تهدیدی به هیچ وجه عملیاتی نبوده و چنانچه آثرا اجراء می کرد بیش از ایران، این آمریکا و متحدان او بودند که

دچار خسارت می شدند. این ارزیابی آمریکا براساس برآوردی بوده است که آمریکایی ها از پاسخ های نامتقارن ایران داشتند و باور داشتند تجاوز علیه زیرساخت های نفتی ایران معادل از دست رفتن زیرساخت های نفتی کل منطقه است. ایران نیز آماده بود تا در صورت حماقت دشمن، در عملیات هایی نامتقارن و با ابزارهایی نامتقارن به این حوزه ورود کرده و دست برتر خود را به نمایش بگذارد. بنابراین خودداری آمریکا از حمله علیه زیرساخت های نفتی ایران به جهت پیشگیری از شوک زدگی و خسارت خودش بوده است. او تصریح می کند که ارزیابی ما این بود که حمله علیه زیرساخت نفتی ایران معادل «به رکود کشیده شدن بازارهای جهانی و بحران انرژی در جهان است» چراکه ایران تنگه هرمز را برای مدت طولانی ای می بست، با ابزارهای نامتقارن، مهم ترین زیرساخت های نفتی منطقه را هدف قرار می داد و این آغازی بود بر کاهش شدید عرضه نفت در بازارهای جهانی و بحران رکود. مهم ترین هدف این حوزه نیز خط انتقال نفتی بود که عربستان با خط لوله از بندر ینبع در دریای سرخ استفاده می کرد تا محدودیت های تنگه هرمز را دور بزند. لذا مسئله تهدید نفتی بیش از آنکه برای ایران خطرناک باشد، برای آمریکا و متحدان جهانی و منطقه ای او بحران زا خواهد بود.

اعترافات سران کاخ سفید نباید موجب خوشبینی مفرط و غفلات نسبت به آینده جنگ شود.

اظهارات اخیر رئیس‌جمهور آمریکا در کنفرانس خبری نشست گروه هفت و رویکرد دستگاه دیپلماسی کاخ سفید، حاوی اعترافاتی است که نشان از استیصال مستکبران، شکست کارزار نظامی آن‌ها و تحمیل اراده مقاومت دارد. عقب‌نشینی و اشنگتن و



التماس برای توقف درگیری‌ها و بازگشایی تنگه هرمز، بی‌شک ثمره قدرت میدان است؛ اما در این میان، یک خطر شناختی و راهبردی مهلک، افکار عمومی و دستگاه محاسباتی مسئولان را تهدید می‌کند.

کالبدشکافی اختلافات درونی جبهه استکبار و توصیف پروژه جنگ به عنوان یک «شکست» از سوی مقامات غربی، نیازمند هوشیاری و تبیین دقیق است. حقیقت آن است که نزاع حاکم بر اتاق فکرهای واشنگتن، نه بر سر اصل خصومت با ملت ایران، بلکه صرفاً برخاسته از یک چالش تاکتیکی است. منتقدان هیئت حاکمه آمریکا معتقدند راهبرد اتخاذشده توسط ترامپ، فرآیندی بسیار پرهزینه، سنگین و کم‌بازده بوده که نتوانسته ضربه نهایی را وارد کند. در واقع، اعتراف آنان گلایه از هزینه‌های گزافی است که میدان به آن‌ها تحمیل کرده است؛ هدف غربی‌ها صرفاً دست‌یابی به فرمولی است که بتواند با کمترین هزینه مادی و سیاسی، همان هدف گذشته را محقق سازد.

واقعیت عربان این است که شبکه استکبار در این برهه حساس و تاریخی، عزم خود را جزم کرده تا «پروژه ایران» را به سرانجام خود برساند و این پروژه در اتاق فکرهای غربی، هدفی جز «تجزیه ایران اسلامی» و نابودی کامل اقتدار ملی ما ندارد. بنابراین، اعترافات سران کاخ سفید و ژست‌های توافق جویانه آنان، تنها یک تاکتیک مقطعی و فریبکارانه برای خرید زمان، مهار قدرت ایران و بازسازی قوای ضربه خورده‌شان است. جبهه انقلاب و مسئولان امر نباید فریب این ادبیات شکست‌گونه را بخورند. اعتماد به دشمن و غفلت از کید او، نتیجه‌ای جز غافلگیری مجدد در برابر حملات شوم نظام سلطه نخواهد داشت؛ سنگرهای بیداری و مقاومت باید مقتدرتر از پیش حفظ شوند.

به زبان آوردن محدودیت های اقتصادی و نظامی توسط رئیس جمهور آمریکا شاهدهی بر افول هژمونی آنهاست.



یکی از انگاره هایی که امام شهید در یک دهه ی پایانی عمر شریف خود به کثرت بر آن تاکید کرده بود «افول هژمونی آمریکا» در جهان بود. امروز بیش از دوران حیات زعیم خردمند انقلاب متوجه می شویم که علت اصرار او بر این گزاره ی راهبردی چه بود؛ چرا که اهمیت و میزان تاثیر این گزاره ی راهبردی را در «دستگاه محاسباتی مسئولان کشور» بیش از پیش درک می کنیم. در کوران جنگ

چهل روزه و خصوصاً در روزهای پایانی آن، یکی از مسائلی که در تصمیم گیری کلان مربوط به ادامه یا پایان جنگ بسیار مؤثر بود، «میزان تاب آوری اقتصادی آمریکا» بود. آن روزها، بخشی از کارشناسان و تصمیم گیران سیاسی کشور بر این باور بودند که اقتصاد آمریکا آنقدر بزرگ است و دایره امکانات و انتخاب های اقتصادی آمریکا آنقدر وسیع است که به سادگی می تواند فشارهای اقتصادی بسته شدن تنگه و هزینه های نظامی جنگ را تدبیر نماید. این تحلیل، شاید یکی از مهم ترین انگاره های ذهنی بود که آغاز آتش بس و فرآیند مذاکرات را تمهید کرد. اما امروز که آب ها از آسیاب افتاده و رئیس جمهور آمریکا برخی واقعیت های هفته های پایانی جنگ را برای توجیه علل پذیرش توافق بر زبان می آورد، به خوبی متوجه می شویم که تحلیل مذکور برآمده از خطای ادراکی کارشناسان و تصمیم گیران امر بوده است.

سخنرانی ترامپ در کنفرانس خبری نشست جی هفت در فرانسه که پس از امضای توافق برگزار شد، نموداری از وضعیت متزلزل اقتصادی آمریکا در روزهای پایانی جنگ را ترسیم می کند و نشان می دهد چقدر فشار بسته ماندن تنگه بر اقتصاد آمریکا و اقتصاد بلوک غرب ویرانگر بود. ترامپ در آن نشست به این مطلب اشاره کرد که اگر جنگ و بمباران ایران را ادامه می داد، بازارهای جهانی سقوطی به مراتب بدتر از بحران ۱۹۲۹ را تجربه می کردند. او در ادامه اذعان کرد که فقط احق ها از او می خواستند که بمباران را ادامه دهد و توضیح می دهد که اگر جنگ چهار هفته ی دیگر ادامه می یافت، ذخایر انرژی آمریکا به پایان می رسید. این اظهارات، صدق ادعای رهبر شهید انقلاب و همچنین رهبر جوان انقلاب مبنی بر زوال و استیصال آمریکا را اثبات می نماید و درس عبرت بزرگی را برای تصمیم گیری های کلان جمهوری اسلامی در مبارزه با استکبار ترسیم می نماید؛ اینکه در نظام محاسباتی و ادراکی تصمیم گیران کشور در مبارزه با نظام سلطه، آسیب پذیری ساختار اقتصادی آمریکا از طریق اهرم تنگه ی هرمز را مدنظر داشته باشیم.

تکیه غلوآمیز ترامپ بر مسئله سلاح هسته‌ای نشان می‌دهد که در جامعه آمریکا هیچ همراهی با اهداف واقعی جنگ وجود نداشته است.

آمریکا چهل روز در ایران جنگید و از هر تاکتیکی برای دستیابی به اهداف راهبردی خود از جمله تغییر رژیم استفاده کرد اما از دستیابی به آنها ناکام ماند و تاوان‌هایی در بازارهای جهانی و وضعیت اقتصادی داخل کشورش نیز پرداخت کرد. افکار عمومی جامعه آمریکا اغلب وجه آغاز این جنگ را نفهمیدن و نسبت به آن رویکردی انتقادی داشتند. لذا ترامپ به عنوان رئیس دولت آمریکا ناچار شده است که با فعالیت‌های مستمر رسانه‌ای، پاسخگوی وضعیت افکار عمومی در جامعه آمریکا



ترامپ: جمهوری اسلامی با کنار گذاشتن
سلاح هسته‌ای موافقت کرده است

باشد و در سخنرانی‌ها و مواضع خود، بر روی جلوگیری آمریکا از تولید سلاح هسته‌ای توسط ایران تأکید کند و آنرا یک دستاورد مهم برای صلح جهانی، حفاظت از رژیم صهیونیستی و متحدانشان در منطقه بنامد. این تأکید بیش از حد بر مسئله سلاح هسته‌ای اما در جامعه آمریکا خریدار ندارد، چراکه افکار عمومی آمریکا فراموش نکرده است که ایران پیش از این نیز از طرق مختلف از جمله برجام، تصریح کرده بود که سلاح هسته‌ای نخواهد ساخت و چرا ترامپ باید آنرا باطل کند و حالا مجدداً همان چیزی که با تفاهم به دست آمده بود را با جنگ حاصل سازد؟! بنابراین جنگی که ترامپ علیه ایران شروع کرده است همچنان در جامعه آمریکا مشروعیت نداشته و باعث سلب محبوبیت او شده است. اساساً وضعیت هسته‌ای ایران به هیچ وجه مسئله جامعه آمریکا نبوده، به همین جهت تأکید غلوآمیز رئیس جمهور دولت آمریکا بر نابودی صنعت هسته‌ای ایران، نمی‌تواند توجیهی مشروعیت بخش برای حملات آمریکا علیه ایران باشد. تکیه افراطی ترامپ بر مسئله هسته‌ای برای آن است تا افکار عمومی آمریکا را نسبت به ایران بهراساند تا آنها تهدیدی از سوی ایران احساس کنند و تصور کنند یک قدرت اتمی ویرانگر در حال شکل‌گیری بوده که ترامپ به منظور جلوگیری از تولد آن، اقدام به آغاز چنین جنگی کرده است. لکن اینگونه دروغ پردازی‌ها با واقعیت جنگ و انعکاس رسانه‌ای آن در سطح بین الملل هیچ تطابقی ندارد و جامعه آمریکا بیش از پیش به این وقایع آگاه شده است. مجموع مصاحبه‌ها و مواضع ترامپ در این ایام نشان می‌دهد که افکار عمومی، احزاب و جریان‌های رسانه‌ای در آمریکا بیش از هر زمانی نسبت به اقدامات او، نقد دارند و آنرا تحت فشار قرار می‌دهند.

ترامپ در کنفرانس خبری به تسلیم در برابر اهرم تنگه هرمز و شکست ناپذیری نیروی دریایی ایران اعتراف کرد.



دونالد ترامپ در کنفرانس خبری اخیر خود، در شرایطی که مدعی نابودی کامل نیروی دریایی ایران بود، ناگهان به ناتوانی بمباران در بازگشایی تنگه هرمز اعتراف کرد و عملاً تسلیم بازدارندگی دریایی ایران شد. او در حالی که می‌گفت «نیروی دریایی ایران غرق شده است»، در ادامه صراحتاً اعلام کرد: «اگر ما بمب‌های بیشتری برای سه هفته، دو سال

یا حتی بیشتر می‌انداختیم، شما هرگز تنگه هرمز را باز نمی‌دیدید.» این جمله، یک تناقض آشکار با ادعای نابودی بود؛ زیرا اگر نیروی دریایی ایران واقعاً منهدم شده بود، هیچ مانعی برای تردد کشتی‌ها وجود نداشت و نیازی به توقف جنگ نبود. ترامپ با این اذعان، پذیرفت که بمباران نه تنها نتوانسته بازدارندگی ایران را بشکند، بلکه برعکس، کشتی‌داران بین‌المللی همچنان از حرکت در این آبراه استراتژیک به دلیل تهدیدات موجود خودداری می‌کردند. او در ادامه با اشاره به واکنش بازارهای مالی، اعتراف کرد که هر بار «صحبت از صلح» شده، بازار سهام صعود کرده و هر بار «خبر منفی» (ادامه جنگ) منتشر شده، بازار سقوط کرده است. این یعنی اقتصاد جهانی و متحدان آمریکا نیز به این نتیجه رسیده بودند که ادامه جنگ نه تنها تنگه را باز نمی‌کند، بلکه به بحران اقتصادی دامن می‌زند. نکته مهم اینجاست که ترامپ راه‌حل نظامی را شکست خورده می‌داند و به دنبال پیروزی از طریق یک توافق سیاسی است؛ آنجا که به صراحت گفت: «اگر توافق را انجام نمی‌دادیم، هرگز تنگه باز نمی‌شد.» این اظهارات، اعتراف رسمی به شکست راهبرد نظامی در برابر نیروی دریایی ایران و پذیرش اهرم فشار تهران بر اقتصاد جهانی است و تلنگری است برای مسئولین مربوطه که «آیا توقف درگیری و آتش بهترین گزینه بود؟» به عبارت ساده، ترامپ ناچار شد با همان نیروی دریایی‌ای که ادعای نابودی آن را داشت، پای میز مذاکره بنشیند و برای بازگشایی تنگه، دست از بمباران بردارد و به توافق تن دهد؛ اقدامی که جز «تسلیم در برابر بازدارندگی دریایی ایران» نام دیگری نمی‌توان بر آن نهاد. این اعتراف، نشان‌دهنده تغییر معادلات قدرت در منطقه و افول مؤثر رویکرد نظامی آمریکا در برابر راهبردهای ترکیبی ایران است.

ناتوانی آمریکا در نابود کردن قدرت موشکی و هسته‌ای ایران، ترامپ را مجبور به توجیه بقای آنها کرد.

در آغاز جنگ رمضان و حتی در مواضع اولیه پس از آن، یکی از اهدافی که از سوی آمریکا و رژیم صهیونیستی به‌طور مکرر مطرح می‌شد، تضعیف یا نابودی توان موشکی ایران بود. در فضای رسانه‌ای و سیاسی آن مقطع چنین القا می‌شد که فشار نظامی، تحریم و تهدید می‌تواند ایران را وادار کند از بخش مهمی از ظرفیت دفاعی خود صرف‌نظر کند، حتی در برخی مواضع رسمی، این توان به‌عنوان موضوعی که باید «مهار یا حذف» شود معرفی می‌شد. اما روند تحولات میدانی و سپس رسیدن به مرحله تفاهم نشان داد که این هدف در عمل دست‌یافتنی نبوده است. زیرساخت‌های اصلی توان دفاعی ایران باقی ماند و روشن شد که حذف چنین ظرفیتی نه با فشار نظامی ممکن است و نه با تهدید



سیاسی. همین واقعیت به‌تدریج در ادبیات برخی مقام‌های آمریکایی نیز بازتاب پیدا کرد. ترامپ در کنفرانس خبری، در توضیح وضعیت تسلیحاتی در منطقه گفت: «من می‌گویم اگر کشورهای دیگر آن را دارند، این کمی ناعادلانه است که آن‌ها (ایران) نداشته باشند.»

این جمله در ظاهر ساده است، اما معنای سیاسی روشنی دارد. موضوعی که پیش‌تر به‌عنوان یک تهدید غیرقابل‌پذیرش مطرح می‌شد، اکنون در قالب یک «واقعیت امنیتی منطقه» توضیح داده می‌شود. به بیان دیگر، وقتی حذف یک توان راهبردی ممکن نباشد، روایت رسمی تغییر می‌کند و همان واقعیت در چارچوبی متفاوت توجیه می‌شود. در بسیاری از منازعات بین‌المللی چنین تغییر روایتی دیده می‌شود. ابتدا هدفی بلندپروازانه اعلام می‌شود، اما وقتی در میدان تحقق پیدا نمی‌کند، ادبیات سیاسی نیز به‌تدریج تعدیل می‌شود. اعتراف اخیر ترامپ به حذف نشدن قدرت موشکی ایران را می‌توان نشانه‌ای از همین تغییر دانست؛ تغییری که فاصله میان اهداف اولیه و واقعیت‌های شکل‌گرفته در میدان را آشکارتر می‌کند.

سخنان ترامپ نشان داد که توانایی تحریم دیگر یکطرفه نیست و ایران نیز توان تحریم بازار انرژی و غذایی آمریکا را دارد.



سیاست های تحریمی ایالات متحده طی دهه های گذشته همواره ابزاری یک جانبه برای تحمیل اراده سیاسی این کشور بر سایر دولت ها بوده است. تحریم اساساً یکی از پایه های اصلی حفظ سلطه ی آمریکا بر نظام بین المللی و از مهم ترین عوامل بازدارنده در مسیر توسعه و پیشرفت کشورهای مستقل محسوب می شود. ایالات متحده در برهه های مختلف تاریخی، با اعمال تحریم، کشورها را به پذیرش خواسته های واشنگتن وادار کرده است. سابقه ی تحریمی آمریکاییست بلندبالایی را تشکیل می دهد؛ از تحریم ها با هدف تغییر رژیم کوبا در سال ۱۹۶۰ گرفته تا اعمال تحریم های پیچیده ی اقتصادی علیه چین، که به منظور مهار رشد تکنولوژیک و حفظ هژمونی فناوری آمریکا انجام می شود.

اما انسداد تنگه هرمز توسط جمهوری اسلامی ایران در اولین روز جنگ رمضان نشان داد که امکان استفاده از ابزارهای فشار متقابل وجود دارد. بسته شدن این آبراه استراتژیک، بازار جهانی انرژی و تجارت را دچار شوک کم سابقه ای کرد. با وجود اینکه وابستگی مستقیم آمریکا به این تنگه محدود است و تأمین کننده بخش کوچکی از واردات نفتی و برخی اقلام مانند کودهای شیمیایی این کشور است، اما تبعات زنجیره ای آن در بازارهای جهانی، اقتصاد داخلی آمریکا را به شدت تحت تأثیر قرار داد. افزایش قیمت انرژی موجب شد تا سیاستمداران آمریکایی حامی تداوم جنگ، تحت فشار سنگین افکار عمومی داخلی و شرکای جهانی خود قرار گیرند. نمود بارز این استیصال در اظهارات دونالد ترامپ پس از نشست جی هفت کاملاً مشهود است. وی دلیل اصلی گرایش واشنگتن به تفاهم با ایران را چالش های عمیق اقتصادی ناشی از این درگیری عنوان می کند. ترامپ در این کنفرانس خبری اعتراف می کند که با تداوم تنش، کشتی های تجاری متوقف می شدند که این امر به معنای خسارت روزانه ۵۰۰ تا ۷۰۰ میلیون دلاری بود. نکته قابل تأمل تر این است که وی تأیید می کند ذخایر استراتژیک آن ها در سراسر جهان رو به اتمام بود و تنها برای حدود چهار هفته پاسخگوی نیازها بود. هراس از ایجاد یک رکود اقتصادی بین المللی، هیئت حاکمه آمریکا را به سمت توقف درگیری سوق داد که این امر می تواند سرآغاز یک الگوی تکرارپذیر برای ایران و سایر کشورها باشد.

اعتراف ترامپ به تاب آوری بالای ایران برای ادامه جنگ تا سال‌ها نشان دهنده قدرت نظامی کشور است.

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، در اظهاراتی و در پاسخ به سوال خبرنگار، سناریویی را ترسیم کرد که در آن آمریکا اقدام به بمباران ایران می‌کند. او گفت: «اگر ما قرار بود بمب بیندازیم، فرض کنیم یک ماه دیگر، دو سه ماه دیگر ادامه می‌دادیم، شاید هفته‌ها، می‌توانست ۳ ماه دیگر باشد، می‌توانست هر چقدر باشد. چه چیزی برای شما باقی می‌ماند؟ ممکن است هیچ چیز. تنگه هرگز باز نخواهد شد. چون افرادی که صاحب کشتی‌های میلیارد دلاری هستند، این کشتی‌ها یک میلیارد دلار قیمت دارند، آن‌ها دوست ندارند کشتی‌هایشان را حرکت دهند یا کشتی‌هایشان مشارکت کنند. وقتی شما در امتداد ساحل بالا می‌روید و از تنگه عبور می‌کنید و موشک‌ها از بالای سرتان پرواز می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند از سرمایه‌گذاری یک میلیارد دلاری خود محافظت کنند. شما ممکن بود برای سال‌ها نفت نداشته باشید.» این سخنان فراتر از یک تحلیل ساده، اعترافی تلویحی به چند واقعیت راهبردی است. نخست آنکه ترامپ به روشنی دریافته است ایران از چنان عمق و گستردگی توان نظامی برخوردار است که می‌تواند در بدبینانه‌ترین سناریوی جنگی، نه برای روزها یا هفته‌ها، بلکه تا ماه‌ها و حتی سال‌ها به عملیات خود ادامه دهد. تصریح او به عبارت -برای سال‌ها- نشان می‌دهد محاسبات پنتاگون به این جمع‌بندی رسیده که برخلاف تصور رایج، ظرفیت‌های موشکی، پهپادی و دریایی ایران به سرعت قابل حذف نیست و تاب‌آوری بالایی در بلندمدت دارد. دومین نکته در سخنان ترامپ، اذعان به توانایی ایران در مسدودسازی تنگه هرمز برای مدتی طولانی است. بستن یک شریان حیاتی انرژی جهان و حفظ این وضعیت در بازه زمانی چندساله، صرفاً با تکیه بر قدرت نظامی بومی و نامتقارن ممکن می‌شود؛ قدرتی که می‌تواند ریسک عبور کشتی‌های گول‌پیکر نفتی را چنان بالا ببرد که مالکان آن‌ها را از تردد منصرف کند. سومین لایه پنهان در این اعتراف، اشاره به محدودیت‌های راهبردی خود آمریکاست. ترامپ با ترسیم تصویری از ناتوانی در تأمین امنیت کشتیرانی بین‌المللی در برابر آتش موشک‌های ایرانی، عملاً پذیرفته که گزینه نظامی در برابر ایران نه یک عملیات سریع و قاطع، بلکه ورود به باتلاقی فرسایشی است که تبعات اقتصادی آن دامن غرب را نیز خواهد گرفت. بدین ترتیب، آنچه ترامپ بیان کرده تأییدی بر این اصل است که قدرت نظامی ایران و تاب‌آوری بالای آن عاملی تعیین‌کننده در تعیین تکلیف معادلات خاورمیانه محسوب می‌شود.

به کارگیری ادبیات انتقادی نسبت به نتانیاهو نشان داد که راهبرد وحدت ساحات به بخشی از ذهنیت سران آمریکا مبدل شده است.



ترامپ:

در تماس تلفنی نتانیاهو را «دیوانه
لعنتی» خطاب کردم؛ از جنگ
مداومش با لبنان عصبانی شدم/ با
وجود اختلافات، «بیبی» را دوست
دارم و خیلی خوب با هم کار می‌کنیم

در اینکه انتقادات و حتی نوعی تحقیرها یا تهدیدهای ترامپ نسبت به نتانیاهو را در آنچه پس از امضای الکترونیک تفاهم ایران-آمریکا رخ داده، جنگ زرگری یا عکس‌العمل‌های واقعی و ناشی از ناراحتی‌اش بدانیم، تأثیری بر یک ارزیابی مهم راهبردی ندارد. برای کشف این ارزیابی، باید متذکر باشیم هیچ‌گاه بین آمریکا و رژیم صهیونی امکان انفکاک و جدایی راهبردی وجود ندارد. بایدن رئیس جمهور سابق با اینکه از حزب دموکرات بود و دموکرات‌ها معمولاً با شعارهای مزورانه انسان دوستی و حقوق بشری‌شان در دنیا خود را معرفی می‌کنند، در جریان حوادث مابعد هفت اکتبر و حملات وحشیانه رژیم به غزه، اعلام کرد که حتی اگر رژیمی در منطقه غرب آسیا نبود ما باید چنین رژیمی را خود ایجاد می‌کردیم! بگذریم از اینکه پیوندهای میان رژیم و آمریکا از طریق حلقه‌های ثروتمندان یهودی و نیز صاحبان تفکرهای رادیکال آخرالزمانی یهودی و اوانجلیستی بیش از هر امر دیگری بر سیاست پشتیبانی تمام‌عیار آمریکا از رژیم اثر می‌گذارد؛ همچنین دلایل دیگری چون پیوندهای های‌تک، نظامی، توسعه طلبانه، ژاندارمی در منطقه و کنترل کشورهای نفت خیز را نیز می‌توان نام برد.

با این پیوندهای غیرقابل تفکیک چرا باید کسی چون ترامپ علیه اقدامات نتانیاهو در لبنان حمله لفظی انجام دهد؟ ترامپ درواقع از این طریق می‌خواهد به ایران بگوید که به تفاهم نامه متعهد است و می‌خواهد «واقعاً» رژیم را کنترل کند؛ کنشی که نشان می‌دهد او سیاست وحدت ساحات و جدی بودن ایران را در پیگیری آن باور کرده است. به عبارت دیگر آن ارزیابی این است که اصرار ایران بر وحدت ساحات و پیوستگی‌اش با لبنان، از سوی آمریکا به مثابه یک امر واقعی و نه یک بازی کلامی و دیپلماتیک صرف برای امتیازگیری بیشتر، دیده می‌شود. اگر جدیت ایران واقعاً وجود نداشت، آمریکا نیز آن را باور نمی‌کرد، گرچه بازی‌هایش و ازجمله بازی کلامی‌اش برای مهار این جدیت است.